

سُورَنْ سِرْوَدْ لَزَادَه، تَرْنَمْ رُوزَلَه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
الْحُمْرَةُ دَلِيلُ الْجَنَانِ دَلِيلُ
الْكَوَافِرِ دَلِيلُ الْمُنَجَّلِ

ما زمان کاعر زر آن در سرون خبر، پر برد عان نه هر کم نه بیشتر
لکه مگهان و در سارط ~~مُعْتَدِل~~ ~~لَذِّيْحَة~~ لازماً شنای دودسته ام. این حدائق حیران افتاده اند
به سعادت آن هست که صبا نظره ای را زدن شگفتگی به دلخواه خود دور باشند
در پر کده قیام که هست در بیان خرا دگاه لفتن میگشم و بیند عالم - در پر کده را باید
نم و لطفان حفظ میگشم و اگر به عالم نگیری لا بد است بد. این عبارات از زبانی عاطف
که لازمان نهاده اند: ما درین در نه پیش خسته و عاده آکه ما هم از بیداریه اینجا بینیه آمدیم

ما طلب دلوعت فوق العاده اند اینها اگر در عین بینه و بابی خواهیم
بیکار بیند و فرم بیانی میگردند عذرخواهی اینها کنم یاد رکنیت من رسمه که مخصوصی و لذت
کار آزاد ایم. اگر هم کردم بودم در سال ماں ~~لَذِّيْحَة~~ پر فرد نگزیند و خواند ماں را یک وقتی ام
نفرستند. ما خواستیم و میخواستیم در لعنی لریوت خود ماں لکار باشیم و در لداره همچویں ماں
سرگفت اقدام آندر دسته باشیم و ایش حق طبعی است حق هر زل.

ما سرآی نهادیم که زیاد فرق نمیگردیم قرآن و ساری و میوریست زن ایرانی از زن
مردن را باید و نایم سرگزش میگذرانند و بگذر جهان ایم برسانم بلکه هم خواهیم شد و نایمه
تنخ دیگر نگزینند را باید لیغافی تاریخ نفرستیم، با این ماموریت هر چه محکم تر و سستیم ایمه
هر چه که همیز داریم. معمول و مکونه ای سر ما را نایم ایرانی در بروان هر ز در این زنیه است
زندگانی میگذرد و میگذرد این ساریان ~~لَذِّيْحَة~~ قبیله عاصیان مقترنی از زن که با برگزینه متم مر ایانی
از زاده ایم چنگند و ما سایر ایم - شاعران رهای خیرت کار میگشم تا سردار شویم کسی نیز نیان
نیاشیم شه حق کنم ایسا کفر نیم و در عتایی زدباست سر فراز راه باشت مهادکریم.

لذتی در عین حال نظره ای را آن پیه در دلخواه مایی هم گذاشت لازم دن پیه بسر داد
ما ساریه می خبر و در لازم غم نیستم. هر چیزی ای که راز گوشه ~~لَذِّيْحَة~~ بپیر ملت ما فروخته
دل ما را زنده دستگند و فزاره ای را ملیند تر

هبافت نگزیر ما را از سازده پار سی داره همچو دلaz ملائی سایه ای ترکی
 لازد سبلند نهاده هر کجا هم چون باشی غریب در بیهوده داده شد
 این صفت که بخواهد را بهمن په مانیت می داشد. نزدیکی در میانه هم که
 باشند خواهی داشت فتنه بخواهد رو بخواهد. اینکه ملنا مولود
 و سعدی که گفت: سعدی غیب وطن گرمه عذری فتح نهاد مردی سخن
 که من رنجی زدم^{۱۱} صهابه بخواهد پنهان رفت و سبک شد را مینهاد
 که حین قریب مقنای سر نارس را زد از اینست
 و مکیدر بودند نهاده بیت سال دور لازونه را خواهد کرد. از
 دور که بیهوده داده داشت فلانی رساند و میخواهند پلکان را خواهند داشت
 لازند^{۱۲}
 بخواهد عجیب دل نزدیکی که گردید عاجز برخواهی می خورد. اید آ
 این طور است ما زنان مادر را ان را که اخراج کی رانست همچو مردی هم خواهد دارم
 و در در تهم وزنی ای دل هم کویم و لازد شاده داشت شورها و همراهان علیه دیگر کله
 که در نزدیکی بخواهد خود را خواهی داشت را بخواهد خود را خواهی داشت
 زیستی دلگز ندان شاعر دیگر نهاده هم خواهی با معلم مان مردی هم آنها که در این اند و محروم
 مکاره و هم ایشان دین خرسکی تدبیت مدارم و زیستی خود عمار آنان را بخواهی داشت ای دلگز
 ترمه مانند آن دستوار در دل نزدیکی وطن را بخواهی شناسنم. هماره با بی مفعه داشت
 نفایل بخواهی شنای ای دل نزدیکی زدن^{۱۳} نیز بخواهد و سور ای دلگز
 ما اصرفت بیش از زیست میخواهی این راه بخواهد در سر بر ره نداشتن بخواهد عطیه است بخواهد
 تحصل کرده هم رونکن خنک و کلکر از دلندش و فعله. این نزدیکی سرگش را نهاده توکل چاچ
 شناید و شاعران دل نزدیکی را نزدیک که بی که راستگری خوش بندی را بخواهی و نزدی
 دل خسته در زمان روزه استند. مجعیت جوان را لذتی نزدیکی که در نزدیکی اند و در
 کفن اند. که این حدیث سیم بخش از سیه رخصی است همروز کرده^{۱۴} سعید^{۱۵} مطری^{۱۶} بخواهد
 را از حیله^{۱۷} بخواهد فستادند. و ما این سیم بخش بخواهی نزدیکی که در نزدیکی اند
 و بخواهی^{۱۸} ؟
 لاز آغاز دین عزل که سی عان ما از ندیمه برائی و مریم^{۱۹} سازی روزند^{۲۰} از خصم
 حکم نگزارت اتفاق دند رسید رخصی رمان و از دلگز کرسته داشت زلزد رسید زسته و هم باشد
 در سیکنده^{۲۱} رزدان و لاز^{۲۲} رخصی^{۲۳} لاز فرو نیاورد نهاده^{۲۴} .

همایید هر زیر در آمده که دل رازم میان خود بینشم
 مازنان ساعت در بولن مرز، سعید از دل خود را برخیان ملمحی نشاند
 با لور سوچارادی را فرد حمکنم. رازدی را سرما به ود اراده و زم روح ایشان
 و این دست لیفانه همچنان مایم سهیان ما
 ما در سفنه کرسیه ماید قدر شفیعه وطنی مان باز خود ایم گشت
 و این از راه حذف، به ایران و به فریاد جاودائی درود میگردند

اصلی
 ۱۳۷۷ آذر